

دساتیر

یوز داود

در پاریس حقوق میآموختم اما دلم چندان با آن نبود، گاهی کتابی درباره ایران باستان جستجو میخواندم، بسا در اینجا و آنجا بنا به دساتیر بر میخوردم، برخی از خاورشناسان در سخن آزدین و زبانهای کهن ایران دشنامی بدساتیر داده گذشتند و برخی دیگر بیشتر آن پرداخته نوشتند که این نامه سراسر ساختگی است نه مطلبی باین زرتشتی سازی دارد و نه زبانش بازبانهای باستان پیوستگی در میان این گروه کسی که بیشتر بدساتیر پرداخته دانشمند پاریسی شهر بارچی بهاروچا Bharucha میباشد که او هم در تحقیق خود بهمان نتیجه رسید.

چون در دساتیر ادعا شده که این نامه دینی ایران و زبانش کهنترین زبانهای این سرزمین است تا گر بر بایستی دانشمندان نگاه میبکنند زیرا اگر کتابی باشد در ردیف وید هندوان و اوستای ایرانیان و توراتی اسرائیل از برای همه اقوام هند و اروپائی و سامی ژادان اهمیتی بسزا دارد زیرا در تاریخ ادیان و در زبان شناسی از چنین آثاری نمیتوان چشم پوشید. اینک بیش از صد و هشتاد سال است که گروهی از دانشمندان خاورشناس عمر هفتاد و هشتاد ساله خود را در سرزمین باستانی یعنی دین زرتشتی و زبانهای باستان ایران بسر آوردند، سراسر اوستا و تفسیر پهلوی آنرا که زنده خوانند و همه نامه های دینی پهلوی و پازند و فارسی و آنکه در آنها سخنی آزدین دیرین است بلزسی کردند، همچنین آنچه در نوشتههای نویسندگان یونان و روم در باره دین ایران آمده همه را خواندند و از مآخذ هندی و چینی و عبری و سریانی و ارمنی هم نگذشتند، از برای مقایسه بعضی بابل و مصر و یونان نیز پرداختند، همچنین در باره زبانهای ایران باستان مأخذی نمائند که بآن دست برده باشند، در میان صدها مأخذ کونا کون کوچکترین چیزی که گواه درستی مطلب بازبان دساتیر باشد بنست نیاروند.

از برای در یافتن تقلب دساتیر نگاه میبخود آن نامه و اطلاع مختصری از ایران باستان و اندک شناسائی بفارسی کافی است. بنده با سرمایه آنچه خود در چند سال پیش از این دساتیر را شناختم. در سال ۱۳۰۵ عقیده خود را در باره این کتاب باختیار در انجام رساله ای در باره سوشیات (مورود مزدینا) فرستم و از ناشر آن ملا فیروز یاد کردم، (۲) هفت سال پس از انتشار آن رساله دیگر باره گذارم بهندافزاد، بدیدن شهر معروف سورت رقم و خانه دستوردار اب استاد انکتیل دُپرون Anquetil Duperron را دیدم. در صد و هشتاد و سه سال پیش آردین یعنی از سال ۱۷۵۸ تا ۱۷۶۱ میلادی انکتیل دُپرون در آن خانه نزد دستور نامبرده اوستا آموخت و ترجمه فرانسه آنرا در سال ۱۷۷۱ میلادی انتشار داد از آن تاریخ بیعد اوستا شناسی در اروپا آغاز گردید. در ایستگاه راه آهن سورت دستور بهرام ابرج کومانا Kumānā هفتمین پست دستور داراب که آن روز پنججاه و پنج ساله بود طوق کلی بگردم آری بخت دسته کلی بدستم داده گفت ما پارسیان شمار بسیار دوست میداریم برای اینکه نامه دینی ما را بزبان فارسی گردانیدید اما چون در رساله سوشیات ملا فیروز را بنیکی یاد نکرد ما بد از شما رنجیده ایم.

در سی و سه سال پیش از این در بیروت شاگرد دبستانی بودم، یکی از دوستان ایرانی آنجا که اکنون در تهران پزشک ناموری است، چون مرا جوابی و آژدهای پاریسی و خواستار داستانهای کهن دید نامه ای بمن سپرد تا آنچه را خواهانم، از آن بدست آورم، آن نامه که تا آن روز نامی از آن نشنیده بودم دساتیر است. در آن روز کار، در آغاز جوانی، حافظه ام بد بود، آنچه در آنجا خواندم همه را بیاد سپردم و خود را خوشبخت و از بخشایش آزدی برخوردار میبنداشتم زیرا با آنچه آرزو داشتم رسیدم، دساتیر آسمانی مرا از بسیاری آژدهای بیگانه بی نیاز ساخت، از برای بر کردن کم و کاست فهرستی از چند صد آژده دیگر یادداشت کرده بانجمن زرتشتیان کرمان فرستادم و خواهش کردم در برابر هر یک از آنها و آژده پاریسی بشکارند، پس از چندی از آنجا پاسخ رسید آن چند صد آژده هم پاریسی شد، و آژدهای دساتیر آسمانی و بیم دساتیر کرمانی را در هر ریخته سرمایه خوبی اندوختم آنچه نشان که دیگر لغتی نبود که در برابر آن و آژده سره پاریسی در کنجیتهام نباشد، پس از چند سالی با انبانی بر از لغت رهسپار پاریس شدم، در آنجا بدستباری یکی از دوستان روزنامه کوچکی بل چاپ ژالین انتشار دادم بآن بیک، دهل نام دادم، سراسر مقاله ام در آن پاریسی بود با بگفته فضایی قوم پاریسی سره با فارسی لخم بود، بن چری و بن استخوان، ارزشهای آژده های دساتیر را با هیاهوی دهل بکوش این و آن میرسانیدم، چه پنهان گاهی اشعار خود را هم با آت لغات زشت میدادم و هیچ روز نامه در انتشار آنها در بسخ بداشت. فروزه بمعنی سفت از لغتهای دساتیری است که در آن روز کار در عنوان یکی از غزلهای من در تاریخ ادبیات فارسی پروفیسور بیرون بیاد کار مانده است. در پاریس با دانشمند بزرگوار محمّد فروزی که نیز اکنون در تهران هستند آشنا و رفته رفته دوست شدیم، در گفت و شنود آن اندوخته بیرونی را نشان میدادم، روزی گفتند بکنند این لغتهای ملا فیروزی باشد، گفتیم آری از دساتیر آسمانی و بیغبران آبرائی است که ملا فیروز آنرا بجا پارساید، گفتند زبان و مطلب این کتاب هر دو ساخته کمنام متقلّب است، این سخن بسیار بمن گران آمد چه دیدم باین آسانی سرمایه ام آزدست میبرد و آنچه میان همسران مایه اعتبارم میباشد نابود میشود، هر چند که پای ارادتم نسبت بسخنان آسمانی از آن روز لغزیده بود اما نتوانستم بسکرمه از اندوخته پاریسه چشم ببوشم، شور و غرور جوانی و توسن سرکش نادانی و سر سودائی و دل شیدائی هیچکدام زود رام نمیشوند.

من بگانه دلباخته نبودم پیش از من بودند و هنوز هم هستند کسانی که با دساتیر سرو کاری داشته دارند، خوان نعمت دساتیر و برهان قاطع و فرهنگ انجمن آرای ناسری با لغتهای رنگارنگ همه جا گسترده و همه کس از آنها بهره ور است و سپاسگزار.

(۱) مرحوم محمد علی تریب که در ۲۶ دی ۱۳۱۸ بهشایش آردی پیوست میگفتند که يك نسخه دهل زرتشتان موجود است امده است دیگر کسی از آن خبری نداشته باشد.

Press and Poetry of Modern Persia by E. Browne Cambridge 1914 P. 292

مُشتی است نمودار خروار اگر باین و آن بر نمیخورد کسانی را که نام خانوادگی خود را از لغتهای دساتیری برگزیده‌اند، نیز از برای نمونه یاد می‌کردم.

زبان مطالب دساتیر کمتر از زبان لغات آن است، میرزا تقی خان سپهر از مهملات دساتیر در جلد اول تاریخ‌الاقوال شرح فصلی ساخته است که بهیچروی سازشی با دساتینهای ملی ما ندارد.

با اینهمه نباید پنداشت که همه فرب دساتیر را خورده باشند و این ناعه سرا یا نادرست را درست پنداشته باشند، در چهل و پنج‌سال پیش از این بودند کسانی که میدانستند دساتیر چیست، جناب آقای محمد علی فروغی به بنده فرمودند که پدر مرحوم‌شان میرزا محمد حسینخان ذکاء‌الملک دساتیر را آنچنان که باید تعریف می‌کردند و خود ایشان از زبان و مطلب آن در شکفت بوده‌اند، ای بانجمن زرتشتیان تهران آن زمان نوشته عقیده آن را جویا شدند، در پاسخ پایشان نوشتند که دساتیر کتابی است ساختگی بهیچروی با دین و آئین زرتشتی بیوند و خویشی ندارد.

سزاوار بود در این مدت صدو بیست و سه (۱۲۳) سال که از تاریخ انتشار دساتیر میگذرد کسانی که آنرا شناختند بدیگران بشناسانند و از واکنش آن که مانند طاعون از خارج بمرز و بومما رسیده جلو گیری می‌کردند، اگر این کار را کرده بودند این همه آثار نویسنده‌گان سده گذشته آلوده نمیشد.

ایشک و اینیم دساتیر چیست: ملا کلاس از پارسیان هند بسبب اختلافی که در میدان پارسیان در سر تقویم روی داده بود و یک ماه تفاوت در سال یزد کردی جشنهای هرنی زرتشتی را پس و پیش انداخته بود در سال ۱۷۷۸ میلادی برابر سال ۱۱۹۲ هجری قمری پاپسرتش فیروز بایران رفت تا زرتشتیان ایران در باره تقویم آنکهی بهمرساند و اختلاف را در سر یک ماه یزد کردی رفع سازد، در اصفهان نسخه خطی دساتیر را که یگانه نسخه بوده بدست آورده با خود ببرد، ملا فیروز در آن هنگام هنوز جوان بود پس از پنج سالهای بسیار که دساتیر را بچاپ رسانید در دیباجه آن در تاریخ انتشار کتاب چنین گوید:

یاد ستار و بیجا هشت و بیست هزار سال کین گنج بهان شد آشکار

از سال ۱۸۵۸ تاریخ یزد کردی مراد است تاریخ چاپ آن سال ۱۸۱۸ میلادی است، در کتبسی این نسخه خطی که بخط فارسی نوشته شده هنوز در کتابخانه ای در بمبئی که بنام ملا فیروز نامزد است موجود است، این نسخه بخط خوش نوشته شده، در زیر قرائتی که متن کتاب است خط سرخ کشیده شده، در پی هر قرة تفسیر آن نوشته شده است از مؤلف آن نامی نیست و تاریخ کتابت آن معین نشده است.

ملا فیروز پارسی پسر ملا کلاس در زبان فارسی شعر میگفت و منظومه‌اش در سه جلد در تاریخ گشایش هند بدست انگلیس که نامزد است به جارج (George) ناعه نزد پارسیان معروف است.

ملا فیروز در سال ۱۸۳۰ میلادی برابر ۱۲۴۶ هجری قمری جهان را بدرود گفت نزد پارسیان بسیار تیکنام است، ملا فیروز چنانکه خود در دیباجه دساتیر مینویسد سالهای بلند در سر این ناعه پنج برد مورخ انگلیسی Sir John Malcolm نویسنده تاریخ ایران History of Persia که

سخنان آن ستور بزرگوار از یادم رفت، این است که لازم میدانم بگویم در این مقاله جز شناساندن دساتیر مقصود دیگری ندارم، اگر در طی سخن کسانی را بنیکی یاد نکنم تا گزیرم، مقصود اصلی دردی را چاره کردن است نه باین و آن بیتی زدن. همین مقصود در دوم آبان ۱۳۱۷ در دانشسرای عالی از دساتیر سخن داشتم و باز بهین مقصود این موضوع را مقلتر بقلم می‌آورم.

ایشک که نزدیک به سه سال است در ایران هستم بهر جا روی می‌آورم بلغتهای دساتیر بر میخورم، در این چند ساله که بی‌زنده کردن زبان افتاده‌اند و میخواهند بجای واژه‌های بیگانه فارسی بنشانند برخی دست غارت بخوان ناچیز دساتیر برده مُشت مُشت از لغتهای ناانجبار آن برداشته مانند استخوان پانجا و آنجا یرتاب میکنند، در میان واژه‌هایی که بفرهنگستان پیشنهاد میشود بسیاری از لغتهای دساتیر هم دیده میشود و پیداست که کارمندان فرهنگستان که همه از دانشمندان اند فرب خورده آنها را نمیپذیرند، از سال هزار و شصت و دو (۱۰۶۲) هجری قمری که سال انتشار برهان قاطع است و صدها لغت دساتیر در آن یاد شده، دساتیر یکی از آسیدهای زبان ماست بویژه از سال ۱۲۳۴ هجری قمری که سال انتشار خود کتاب دساتیر است لغتهای آن بیش از پیش میان ما رخته کرده است.

فتح الله خان شیپایی معاصر ناصرالدین شاه در مُنتخبات دیوانش که در سال ۱۳۰۸ در اسلامبول بچاپ رسیده، مهاباد پیغمبر ساختگی دساتیر را در بقیع پیغمبر خودش آورده گوید:

مهاباد این گفت و احمد همین چه بیچی تو در آن سه عیسوی

رضا قلبخان هدایت در فرهنگ انجمن آرای ناسری فرجود را بمعنی معجزه لغت بر زنده ای پنداشته در مدح پیغمبر گفته:

دعویش را هزار برهان است فرمایش را هزار فرجود است

میرزا فرست شیرازی همزمان ناصرالدین شاه در توصیف شاهنامه گوید:

فرودیده ای کز ره نیرنود هو بدست از گفت او فرز بود

نه شهنامه در بنای زرفاست این نه افسانه پند شکر ف است این

فری بر فراتین فرودیده اش خهی چامه های ایز خیده اش

بفرجود های سخن پروری سزد گسر زند لاف پیغمبری

شاید لغتهای دساتیر در اشعار شعری دیگر دوره ناسری مانند قائلان و پیغمبی چندقی و سروش اصفهانی و فروغی بسطامی و دیگران نیز پیدایشود باید گردیده و دید.

میرزا صادق خان امیری ادیب‌الممالک فراهانی که در سال ۱۳۳۶ در گذشت و دیوان کاملش که در سال ۱۳۱۲ در تهران بچاپ رسیده بکسر دلداده دساتیر است:

پنج فرجود پدید آمده از شت زرتشت

که به پیغمبرش راست بود پنج گواه

این شاعر شیرین زبان که بیشک از بزرگان سخن سزایان این دوره است دساتیر شناسی را جز معلومات خود شمرده بانکلف بسیاری از لغتهای دساتیر را بنظم کشیده.

از آنهاست: * در تقسیم طبقات رعیت بفرموده مه‌آباد * و * نامه‌های بروج در دساتیر * و جز آن * این چند قرة که در اینجا نگاشتیم از برای نمونه است

از اینکه اینان پیش از ملاء فیروز دستاير را دیده اند جای شبهه نیست؛ ملاء فیروز خود در دیناچه دستاير می‌نویسد که دستاير تا بعد شاهجهان بیره شاه اکبر در نزد عرفا معروف و مشهور بود؛ پس از آن از افسار مخفی و ناپیداشد. هنگامی که ملاء فیروز نسخه دستاير را از اسفهان بهند آورد از نسخه دیگری درهند نام نشانی بود؛ چنانکه دیدیم در هرجا که از دستاير نامبرده شده و لغتی از آن یاد گردیده یا سخنی از مندرجات آن بمیان آمده همه در نوشته‌های نو است و هیچیک از آنها نیز اعتبار و اهمیت ندارد آنچنان که احتمال می‌رود تاریخ تألیف آن از سید و پنجاه سال بگذرد یعنی بالاتر از زمان شاه عباس بزرگ صفوی (۱۰۳۸ - ۹۹۵) باشد در صورتیکه دستاير مانند شارستان چهار چمن و بهان قاطع در هند نوشته شده باشد و از آنجا يك جلد بایران رسیده باشد کتابی است که در روزگار اکبر شاه هندی بوجود آمده است نظر بمندرجات دستاير بیشتر احتمال دارد که این کتاب در سرزمین هند نوشته شده باشد تا در ایران؛ نهضت دینی در زمان اکبر شاه محرک خوبی برای دین سازی بود.

از اینکه احتمال نیدهم تألیف دستاير از سید و پنجاه سال بگذرد برای این است که خود تفسیریکه بمش دستاير نوشته شده گویای همین زمان است؛ هر چند در دستاير ادعا شده که این تفسیر را ساسان پنجم در روزگار خسرو پرویز ساسانی بدستاير نوشته است؛ اما بیست که این فارسی ساختگی و نادرست باید از روزگار صفویان باشد و با اندازه‌های پست و نا درست است که می‌شود گفت بیرون از میز و بوم ایران نوشته شده است. دیگر اینکه در دستاير پیشگوئی شده و از تاخت و تاز عربها خبر داده شده است؛ بسا این گونه پیشگوئیه‌ها از وفایی که سالها پیش گذشته چشک دروغگویان را باز میکند. در نامه پنجم ساسان در قمرات ۱۸-۱۹ و ۲۴-۲۵ و ۳۱ چنین آمده: «دیدنی بدکاری ایرانیان را که پرویز را کشتند؛ آنکس را که من بر کشیدم اینها بر انداختند؛ اینک از تازیان پادشاه بابتد؛ بر دارند از سبز پوشان و سپه پوشان کشته خود را؛ چون هزار سال تازی آیین را گذرد چنان شود آن آیین از جداییها که اگر به آیین گز ما بابتد نداشتن»

این پیشگوئی بخوبی بروز میدهد که نویسنده دستاير هزار سال پس از تاخت و تاز تازیان می‌زیسته یعنی در زمان صفوی و دیگر اینکه فقره اخیر این پیشگوئی مضمون این شعر معروف است:

دین ترا از بی آرایشند از پی آرایش و پیرایشند

بسکه بیستند بر آن بر گوساز گز تو به بینی شناسیش باز*

ایشکوه پیشگوئیهها بخصوصه در نامه ساسان نخست بسیار است؛ در آنجا گذشته از حضرت عیسی از هانی و مزدک و حضرت محمد خبر داده شده است.

بنا بر این دستاير با اینهمه تقلب شرافت قدمت هم ندارد؛ برای اینکه مقاله دراز نکرد از علام دیگر که دلیل نو بودن این نامه است باید چشم پوشیم و بتقلب های دیگر آن بپردازیم. نام دستاير مانند زبان و مطلب آن نادرست و ساختگی است؛ دستاير جمع منتهی الجموع واژه فارسی دستور است در فرهنگ

* - مضمون و سبک شعر میرساند که از نظامی است اما در سخن الاسرار او دیده نشده تا اگر بر نظری است از او لاگوینده متأخر تر؛ شاید از آئینه الابرار جانی باشد یا امیر خسرو دهلوی؟

میرزا حیرت بزبان فارسی ترجمه کرده بنام تاریخ ایران توأب سرچان ملکم؛ در چندین کافخ خود ملاء فیروز را بانشار دستاير تشویق کرد؛ خود ملکم در تاریخ نامبرده دستاير را یاد کرده اما خود کتاب را ندیده از دیگری نقل قول کرده است تا اینکه ملاء فیروز بدستیاری ویلیام ارسکین William Erskine دستاير را بانگلیسی گردانید و در دو جلد انتشار داد در نخستین جلد متن و تفسیر و فهرستی از لغات دستاير است و دومین جلد ترجمه انگلیسی آن است.

پیش از ترجمه ملاء فیروز و ارسکین يك انگلیسی دیگر دنکن Duncan نام که فرمانفرمای بمبئی بوده بترجمه دستاير پرداخت اما دست مرکه دست او را از آن کار کوتاه کرد؛ کار دستاير پایان نیافته زندگیش پایان پذیرفت؛ پس از درگذشت وی آن ترجمه ناتمام و نوشته‌های دیگر او را نیافتند؛ شاید برخی گمان کنند که خود ملاء فیروز دستاير را ساخته باشد؛ گذشته از اینکه او مرد پاک‌بوی بوده چنین تقلبی نمیکرد؛ پیش از صدسال پیش از او کسان دیگر دستاير را دیده از آن نام برده اند؛ کهنترین کتابی که از دستاير نام میبرد شارستان چهار چمن است.

نویسنده آن بهرام بن فرهاد بن اسفندیار پارسی معروف بفرازان بهرام گویا در حدود ۱۰۳۴ هجری قمری می‌زیست؛ شارستان چهارچمن در سال ۱۲۲۳ یزد گردی در بمبئی چاپ رسید؛ ناشر آن سیلوخش بن اورمزد یار بن سیلوخش آذری در دیناچه کتاب می‌نویسد: «فرازان بهرام از تلامذهای حضرت سهرافضل آذرکیوان ابن آذر کسب که سب بزرگوارش بحضرت و خورش ساسان پنجم میرسد» در اینجا باید ساسان پنجم را که بیغمبری داشته شده یاد داشت تا از این بیغمبر از ماخذ دستاير سخن بداریم. کتاب شارستان ناقص بناشر آن رسیده در چمن نخست از کیومرث، سیامک، هوشنگ، همورس، جعیل، آیین، فریدون، ایرج، منوچهر و نوذر سخن رفته است. در چمن دوم از کیوان، کیقباد، سیلوخش، کیخسرو، سکی، نشین، کی لوند، اهراسب، کشتاسب و زرتشت یاد شده است؛ سراسر کتاب با آیات قرآن و احادیث و مسائل فلسفی و تصوف و عرفانی آراشته است؛ گویا نویسنده خواسته است میان اسلام و مزدیسنا سازش بدهد؛ شاید مقصود دیگری هم داشته که من در اینجا نمی‌گویم؛ رفته کتاب شکفت آمیزی است. فرازان بهرام در صفحه ۲۲۸ آن کتاب گویند: «و بظاهر نامه زرتشت که محتاج تاویل است کار نکنیم آن را تاویل کرده تطبیق بدستاير دعیم» از این جمله و جمله های دیگر شارستان بدهن می‌آید که فرازان بهرام دستی بکار دستاير داشته باشد؛ محسن قالی در کتاب خود دبستان المذاهب که در آغاز سده دوازدهم هجری نوشته شده؛ در سوره جا نقل از شارستان چهار چمن از دستاير نام میبرد؛ محمد حسین ابن خلف التبریزی در فرهنگ معروف خود برهان قاطع که در سال هزار و شصت و دو (۱۰۶۲) هجری قمری بنام سلطان عبدالله قطب پادشاه دکن (از کشورهای هند) گرد آورده صدها لغت دستاير را یاد کرده است اما در مقدمه آن فرهنگ از دستاير نام نمیبرد در صورتیکه ماخذ خود را چون فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس سروری و سمره سلیمانی و صحاح الادویه حسین الاعرابی بر شمرده است.

ویدا، همبراز یعنی ترجمه و تفسیر.

بد نیست از برای نمونه چند فقره با آیه با بگفته دستبر چمر اس متن دستبر را بشکاریم و به بیستم خدای دستبری نامه های آسمانی را بجه زانی به فرجشوران یعنی وخشوران خود فرود فرستاده است. در چمر اسهای ۸۱-۲۸ نامه فرجشورچی افرام فرماید: «گرود فرنانی- جماشان جماس- جماشان جماش- جماشان جماس- واسالاس- پاساپاس- راساراس- تاساتاس- کریماس نامود- کریماس نود- الیاس هود- العاس رود- سنداسد ستاشاب- جاماب جاب- نورائوس- سارائوسی- اموال فانوس- اموال کاروس- گسشم توش- سمرنوش- جود بروش- اورنگان یوش- غودسودان ارجین- شتابان تمکین- فرشنگان فرشنگین- فرهنگان فرهنگین- سمرنده فرسنگ- فرچنگان فرچنگ- سنگان هرسنگ- شرنگان شرننگ- دین سرنگان آلا- رودین بونگان والا- آینه برنگ والا- دبرنه آتنگالا- به نادر مهر مهر یاری مه جامتارها مرشده فر کتون هار- هامستی زامستی شامستی زامستی- شالشنی شالشنی شالشنی شالشنی- مزدستی مزدستی زامستی ازدمستی- شالشنی شالشنی شالشنی شالشنی- سیدستی سیدستی جیدستی هیدستی شالشنی- کابستی کارستی هارستی وارستی شالشنی- هر کستی تر کستی سر کستی فر کستی شالشنی- آدستی هادستی زامستی وارستی شالشنی- مارستی وارستی جارستی کارستی شالشنی- جاستی ماستی دانستی وانستی شالشنی- زاکستی بشکستی چنگستی سنگستی شالشنی- پنجستی رنگستی دنگستی هنگستی شالشنی- چنگستی پشگستی ارجستی برجستی شالشنی- اردهستی سروستی هرسستی مردهستی شالشنی- کردستی ورسستی سرستی کرسستی شالشنی- فورستی فازستی چارستی رازستی- شالشنی شالشنی شالشنی شالشنی».

با گریز خوانندگان دلشان میخوهد بدانند شالشنی که اینهمه تکرار شده بجه معنی است، خوشبختانه در زمان خسرو پرویز ساسانی پیغمبر ساسان پنجم در تفسیر خود آن را از مصدر شالشن بمعنی دانستن گرفته و در تفسیر چمر اس ۶۸ و چمر اس ۸۱ فرماید: «داستنی دانستی دانستی» آری چیزهای دانستی در دنیا بسیار است، هیچ نمیدانیم که زمانی در طی سده هزارها میلیون سال تغییر نمیداد در صورتیکه زمان کنونی ما فارسی با پهلوی و زبان پهلوی با فرس هخامنشی تفاوت بسیار دارد و این تغییرات فقط در مدت یک هزار سال روی داد زیرا میان اردشیر سوم هخامنشی (۳۳۸-۳۵۹ پیش از مسیح) که کتیبه وی بزبان فرس هنوز موجود است و حنظله بادغیسی که چند شعر فارسی از او بجا مانده بیش از هزار و یکصد و اندی فاصله نیست، اما بزبان دستبری از عهد مهرداد علیه السلام که حسابش را خودتان کرده اید و خوب میدانید که در چه زمانی میزیسته ناهید ساسان پنجم همزمان خسرو پرویز هیچ تغییر یافته است. در آغاز نامه چهار اس میفرماید: «فرشید شمتای هر شنده هر ششگرز مریان فرایدور» در آغاز نامه ساسان پنجم نیز میفرماید: «فرشید شمتای هر شنده هر ششگرز مریان فرایدور» زبان متن دستبر بزبانهای کهن ایران چون فرس هخامنشی و اوستایی و پهلوی و یازند نمیداند و نه لهجه های دیگر باستان مانند نخاری و سگری و سغدی و جز آن، با زبان سانسکریت هم سرو کاری ندارد و نه با هیچیک از لهجه های سرزمین هند از شعبات زبانهای یونانی و لاتینی

از مسیح ایران را بخاک و خون کشید، سنگدلی و بیداد وی کمتر از تازیان و چنگیز و تیمور نبود، اسکندر در همه نامه های دینی پهلوی گجستک یعنی بید و ناپاک و برهمن دین و پادشاهی ایران خوانده شده است و در سنت پسیار کهن ایرانیان است که او اوستارا سوزاید، شک نیست که در هنگام تاخت و تاز این بیدادگر مقدویه و جانشینان یونانی وی سلو کیدها بخشی از نامه دینی ایرانیان از میان رفت و خود گاتها سرودهای مینوی زرتشت در همان روزگار نابود شده فقط چند پارهای از آن بها رسیده است.

راست است اسکندر در داستانهای ما چنانکه در شاهنامه فردوسی و اسکندرنامه نظامی و تاریخ طبری و جز آن بشیکی یاد شده اما باید دانست که نزدیک بهشت سده پس از اسکندر کتابی یونانیها درباره اسکندر نوشته اند و تألیف آن را به کالیستس Kallisthenes بسته اند در این نامه که داستان و افسانه ای بیش نیست اسکندر را آنچه است که دل شان خواست بقلم آورده اند خود کالیستس که کتاب نامبرده را بدو بیوسته اند یکی از نویسندگان نامور یونانی بوده که در هنگام لشکر کشی اسکندر با ایران با گروهی از تاریخ نویسان یونانی با وی همراه بود. اسکندر در لشکر کشی با ایران مانند سلطان محمود غزنوی در یورش به هند گروهی از نویسندگان را همراه داشت تا در نوشته های خود او را بشناهند و کشور گشائی او را با آب و تاب بنویسند و او را دلبر بقلم دهند، اما کالیستس نمیخواست که کیدها گریهای اسکندر را بیک بشمرد و بدبهای او را خوب بقلم آورد و او را از پروردگاران یونانی بشناسد و این سبب ناخشنودی اسکندر گشته او را بگناهی مهم ساخت در زندان افکند و در همان زندان جان سپرد. آنچه کالیستس در زندگانی خود بنویسد هشتاد سال پس از مرگ وی دیگران پسندیده بنام او کشفند و او را پروردگار آسا تعریف کرده اند، افسانه اسکندر را در قرون وسطی از کتاب نامبرده بزبان لاتینی و ارمنی و عبری و عربی گردانیده اند، آنچه در ادبیات و داستان و تاریخ ما از اسکندر دشمن دیرین ایران یاد شده همه از سرچشمه یونانی و از همان کتاب ساختگی است. بیشک خدای نامک پهلوی با آنچه اسکندر شامنامه چنگیزی فصلی درباره اسکندر نداشت. پیغمبر دانستن گجستک سکندر در دستبر بهترین دلیل است که آیین دستبری سازشی با دین زرتشتی ندارد در تمام تاریخ و دستبر بتقلید اوستا دارای متن و تفسیر است، متن بشلفزده بخش شده و هر یک یکی از این شازده پیغمبر بسته شده است، هر یک از این شازده نامه دارای فقراتی است مثلاً نامه آباد ۱۷۰ فقره است و نامه جی افرام ۸۸ فقره و نامه شای کلیو ۸۰ فقره و نامه یاسان ۶۴ فقره است، همچنین است دوازده نامه دیگر بلندترین آنها نامه زرتشت است، با ۱۶۴ فقره، که هیچیک از آنها همانند سخنان زرتشت در گاتها نیست.

هر یک از نامه های شازده گانه با شایش خداوند آغاز شده و در انجام هر یک از آنها پیدایش پیغمبری که پس از آن باید بیاید نوید داده شده است، اینچنین در پایان نامه منوچهر خداوند منوچهر گوید پس از تو پیغمبری آید کیخسرو نام در انجام نامه زرتشت خداوند گوید:

«ای وخشور زرتشت پس تو سکندر چمر شود و سپس نخستین ساسان پیغمبر آید و نامه ترا همبرازی روشن سازد» چمر بزبان دستبری یعنی آشکارا

نروان و فروان و زروان هستند، شادارام و شادایام و شادارسام نامهای خرد و روان و تن خورشید اند، خرد و روان و تن بهرام (مربخ) به همین زاد و فرشاد و زرباداد نامزد شدند، نامهای خرد و روان و تن هرمزد یا برجیس (مشری) نجم داد و نجم آراد و شید آراد، خرد و روان و تن کیوان (زحل) فرسا و لاینسا و ارمسا نام دارند.

جهان مانند آدمی است: آسمان پوست آن، کیوان اسیرز آن، برجیس جگرش، بهرام زرداش، خورشید دلش، ناهید معده اش، نیر مغزش، ماه شش آن، ستارگان و بروج رگهای آن، آتش دلش، هوا نفسش، آب عرقش، خاک گرد پای آن، برق لبخندش، رعد آوازش، باران اشکش، کالها و گیاهها و جانوران گرمهای پیکر آن.

پوست آدمی چون آسمان است و هفت اندامش که سر و سینه و معده و دو دست و دو پا باشند بجای هفت ستارمانند، خون و بلغم و سفرا و سودا بجای عناصر چهارگانه آتش و آب و خاک و هوا هستند، ستارگان بیشمار و هفت چرخ در کارهای جهانی نفوذ و تسلطی دارند، باید از برای آنها سنجرستان یعنی پرستشگاه برپا ساخت و به بتها آراست.

از تماشای بیش از بیش در دستایر سخن رفته است: روان همه موجودات از آدمی و جانور و گیاه و جماد، از تنی بشن دیگر انتقال داده میشود، در نامه مهرداد پیغمبر آباد از خداوند پرسد، چگونه است که پادشاهان و فرمانروایان و نوابکران هم در زندگانی بروج و اندوه اندراند، خداوند در پاسخ گوید، برای اینکه آنان در زندگی تن پیشین خود بد کار بودند، سزای خود را در زندگی دیگر می بینند، دیگر باره ناخوش و رنجور متولد میشوند، بابر بجای دیگر دچار آفت، جانور زهردار و درنده آنان را میکزد، اینها کیفر کردارهای زندگی پیشین خود آنان است، همچنین جانوران درنده و مرغکان و چارپایان هر يك پاداش و پادافرا، زندگی پیشین خودشان را در زندگی بعد خواهند دید، اگر دوره يك زندگی کافی نبود و سزا بآن اندازه باشد که گناه زندگی پیشین را فرود شوید، در دوره زندگی سوم و چهارم سزا خواهند یافت، چندان خواهند رفت و آمد تا آن گناه پیشین باک شود، کسانی که نادان و بد کیش اند در زندگی دیگر بکالبد گیاه و رستنی متولد شوند و مردمان نامرغوبه و زشت کردار بکالبد کانی (معدنی) در آفتاب، چارپایانی که در این جهان چون اسب و گاو و شتر و خر بارکش اند مردمانی بودند که اینک بکالبد جانوران درآمده در بار کشی کیفر رفتار خود می بینند.

در دستایر مشقت و ریاضت و بخود زجر دادن بسیار اهمیت دارد: از ریاضت و روزه گرفتن و اوراد خواندن ممکن است روح آدمی چندی از کالبد بیرون شتابد و بتماشای جهان دیگر برود و پس از آن بپیکر خود بر گردد، کسی که باین پایه رسید، دیگر روایتش بکالبد دیگر انتقال نخواهد یافت، چنین کسی پس از مرگ جانودان در بهشت خواهد ماند.

در دستایر کشتن چهار پایان و خوردن گوشت آنها باز داشته شده است، مردگان را نباید بخاک سپرد، بسوزانید، اینگونه مطالب در دستایر که مخالف آیین ایران است بسیار است، این چند فقره که یاد شده بخوبی میرساند که دستایر باهند سروکاری داشته یا آنچنان گفتم احتمال دارد در همانجا نوشته

هم نیست، با زبانهای سامی چون بابلی و عبری و سریانی نیز پیوندی ندارد با زبانهای چینی نیز خویشی ندارد و نباید هم با هیچیک از زبانهای کهنه و نو خواه هند و اروپائی خواه سامی و مغولی پیوستگی داشته باشد، این زبان را خود سازنداش زبان آسمانی نامیده است چون در روی زمین در هیچ جا در هیچ زمانی نزد هیچیک از اقوام کبیتی چنین زبانی بوده، بد نیست که زبان دستایر آسمانی خوانده شود چون از دازسپهر برین آگاه نیستیم و بازبانهای چرخ کیوان و ناهید آشنائی نداریم بهتر است آن را زبان آن سامان بنامیم یا اینکه بگوئیم مرد بزرگ بازی در همین کره خاکی خودمان چندی گوشه گرفته زبانی از خود در آورد.

باین زبان چه آسمانی و چه زمینی خداوند باشازده پیغمبر برگزیده اش گفت و شنود کرد و از برای ما بندگان پیامی فرستاد و دستور فرمود تا راه را از جاه بازشناسیم و در سرانجام رستگار گردیم دستور آسمانی را مردمان باید تا دامنۀ رستاخیز کار بندند و آیین مهآباد بزرگ را از یاد ندهند، چه رستگاری در هر دو جهان بسته پیروی کیش دستایری است این است که خداوند با آخر و خشور خویش ساسان پنجم فرمود نامه پیغمبران را بزبان روزگار خودت بگردان.

ساسان پنجم هم چنین کرد، سخنان سازده و خشور که نامه خودش هم جزء آنهاست تفسیر نوشت و هر جا که لازم بود توضیح فرمود، پس از هر آیه تفسیر آن میآید آنچنان که امروزه میدانیم انبیاء سلف چه گفتند، اگر این تفسیر نبود میدانستیم، کایستی کارستنی هارستنی و ارستنی شالفتنی، یعنی چه از پرتو این تفسیر است که میدانیم شستجی افرام میفرماید، سخن خدا و نامه خدا و فرشته خدا دانستی، البته آیه موجز آسمانی معنی بسیار دربر دارد، ساسان پنجم پنج کلمه متن را در صدو هفتاد و شش کلمه دیگر شرح داده است. زبان متن دستایر را گفتم باقوی احتمال از عالم بیلاست، از کوشش حل یا زهره یا یکی از افلاک دیگر، اما تفسیر آن بایستی بزبان پهلوی یا یکی از لهجه های دیگر ایران باستان باشد یعنی زبانی که در هزار و سیصد و پنجاه سال پیش از این در جایی از ایران زمین رواج داشته باشد زیرا ساسان پنجم مفسر دستایر همزمان خسرو پرویز است اما بدبختانه باید هزار سال پالین تر بدانیم تا باین زبان سرو سامانی بدهیم. زبان تفسیر دستایر فارسی است اما چه فارسی پارسی سره در هر جا که معادل کلمه عربی لغتی در فارسی نیافت خودت ساخت. همین لغتهای ساختگی است که پارسی درست پنداشته شده در برهان قاطع و انجمن آرای ناصری رخنه یافته است. در نامه جی افرام در فقرات ۷۱-۷۰ گونه دو نامه است که ایزدی هستند یکی مهین نامه که از آفرینش دو جهان سخن میدارد و دیگری دستایر که کهن نامه نیز خوانند.

اینک نمونه ای از دستور آسمانی دستایر یا کهن نامه: خداوند نه آسمان بیافرید، هر يك آسمان را خرد یا هوش و روان و تن است، در آسمانها فرشتگان بشماراند و ستارگان فراوان هر يك از آنها را نیز خرد و روان و تن است، ستارگان گردنده نیز دارای خرد و روان و تن هستند، خرد و روان و تن ماه فروش و ورنوش و اردوش نام دارند، خرد و روان و تن نیر (عطارد) و اولاس و فرلاس و ورناس خوانده میشوند، نامهای خرد و روان و تن ناهید (زهره)

شده باشد. گذشته از مطالب، بسیاری از لغات دساتیر هم هندی است باین معنی که بسیاری از لغات هندی را سرودست ویا شکسته و تغییری در هیئت آن داده لغتو درست کرده، چنانکه با بسیاری از لغات فارسی هم این شیوه را بکار برده است.

نویسنده دساتیر از دین برهمنی و زرتشتی و اسلام و از دینهای دیگر که چیزی شنیده یا خوانده بود دین نوساخته بنام خدائی که او را مزدام مینامد بدستبازی شازده بیغمبرش مردمرا با آئین نو میخواند، شاید تاکنون کسی بآن نگرویده باشد، گرچه در دساتیر در نامة ساسان نخست میگوید که اردشیر پایگان با برپا ساختن آتشکده ها، سنجرستان ها هم برپا کرد یعنی بشکده ستارگان، چیزی که امروزه برای ما اهمیت دارد زبان دساتیر است نه کیش آن، زبانی که از این نامه بما رسیده از لغتهای ساختگی آن است نه از آیین دروغین آن، اگر زبان دیگری رسالده باشد بخود زرتشتیان است که چنین نامة پلید و ناپاک از نامه های دینی آنان پنداشته شده است. گفتیم نویسنده برهان قاطع سدها از این لغتها یاد کرده و در هیچ جای آن فرهنگ بروز نداده که این گوهرهای گرانبها را از کدام کن بچسک آورده است.

بدبختانه همین فرهنگ سرا یا نادرست که در هند نوشته شده در ایران بدستها افتاده و لغتهای آن را سنجیده در نظیر نثر بکار بردند، بوژه پس از انتشار دساتیر آن لغتها بیش از پیش رواج یافتند، با اینکه بشر آن ملا فیروز در دیباجة دساتیر نوشته است: «باید دانست که زبان اصلی صحیفه متزله (دساتیر مراد است) اصلاً و قطعاً مناسبت بزبان زند و پهلوی و دری ندارد بلکه بجمیع السنة مشهوره طوایف مختلفه این زمان ندارد، چیزی که هست ملا فیروز احتمال نداده که دساتیر ساخته مرد متقلبی باشد، در همه جا آب و تاب از آن نام میرد، کتاب مقدس و صحیفه آسمانی میخواند آنچه نشان که در ایران پنداشتند حقیقه دساتیر از نوشتههای دینی ایران باستان است و کتابی است در ردیف اوستا و زبانش یاد گاری است از روزگار آن گذشته، این است که نویسندگان دوره ناصرالدین شاه برای اینکه چیزی نو بیفزایند آوردند بنام دساتیر دست کشودند اما هیچکدام از خود نپرسیدند اگر دساتیر درست است چرا هیچیک از فرهنگهایی که پیش از برهان قاطع نوشته شده لغتهای آنرا یاد نکرده اند، چرا در اشعار شعرای پیش از خودشان يك واژه از این لغتها هم دیده نمیشود، چرا در هزارها کتاب نظم و نثر سخنی از بهاباد و جلی افرام و شاکبو و یاسان نیست، چرا از خود دساتیر پیش از انتشارش در هیچ جا نام و نشانی نبود.

نکارنده سد لغت از دساتیر برگزیده بفرهنگهایی که درست دارم نگاه کردم هیچیک را در آنها نیافتم، از آنهاست لغت فرس سدی نوسی که در سده پنجم هجری نوشته شده و فرهنگ جهانگیری که جمال الدین حسین بنام جهانگیر پادشاه هند در سال ۱۰۱۷ بانجام رسانیده و فرهنگ مجمع الفرس سروری که محمد قاسم بن حاجی محمد الکلانی سروری در زمان شاه عباس بزرگ سفوی گرد آورده و فرهنگ رشیدی که عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی التتوی بسال ۱۰۶۴ در هند نوشته یعنی در همان هنگامی که محمد حسین بن خلف التتوی در سال ۱۰۶۲ هجری در همان سر زمین هند برهان قاطع را نوشته است.

همچنین هیچیک از آن سد لغت را در لغات شاهنامه که ولف Wolff ترتیب داده نیافتم و در میان لغات اوستا و پهلوی و یازدهم آنها بر نخوردم اما همه آنها را در برهان قاطع نیافتم و دیدم که در هیچیک از آنها از دساتیر نام نمیرد، باین هیچ شك هم ندارم که نویسنده برهان قاطع همه آنها را از دساتیر برداشته است، نویسنده برهان قاطع باینست درستی و نادرستی لغتی بوده هر چه پیدا کرده در فرهنگش جای داده است.

نویسنده دساتیر از برای لغت سازی چندین شیوه بکار برده است: برخی از واژه های فارسی معنی دیگر داده، آمیغ که بمعنی آمیزش است در دساتیر یعنی حقیقت و آمیغی یعنی حقیقی، یوزه بمعنی توله شکاری درست است اما در دساتیر بمعنی تقبیش است و جز آن، برای برخی از لغتهای عربی فارسی ساخته است: چون خانه آباد بجای بیت المعمور (کعبه) و هر سوبه پادشاهان بجای ملوک العلوایف و کتور بجای فاعل و چمشیده بجای متغلو و برش دید بجای قطع نظر از... و جز آن.

يك رشته از لغاتش مفهوم لغات تازه است: چون اویش = هویت، راست پوش = کافر، افزاستان = عالم علوی، فرده شهر = عالم سفلی، نخستین انداز = بدبها.

برخی از لغتها را از روی قیاس ساخته، از روی خورشید کلمات هورشید و ماهشید درست کرده است. در بسیاری از واژه های فارسی حرفی از لول و آخر آنها انداخته با حرفی باول و آخر آنها افزوده لغتهای دیگری ساخته است: بیوازه چوبی است که بدان خبر بهن کنند درست مانند وردنه نظر بریشه و بنیاد آنها هر دو درست است اما در دساتیر به نیور یا نیوار معنی چو داده شده، باستان در دساتیر باس شده بمعنی کهنه و قدیم در مقابل حادث، بانجام واژه چم (= معنی يك راه افزوده شد چمر، یعنی آشکار و بیکارو در سر لغت «همه» حرف نفی «آ» افزوده شده «اهمه» یعنی ناقص و ناتمام و جز آن، با این شیوه ها نویسنده دساتیر با واژه های عربی و با قالب الفاظ و عباراتی با سالی در آورده زبان عهد ساسانیان بقلم داده است. از برای هیچ لغتی در تنگنا نبوده، بسا از برای يك لغت عربی چندین لغت تراشیده است: هر آینه بود، هر آینه هستی، ناچار باش، ناگزیر باش، ناچار هست، گرور فراتش همه اینها بمعنی واجب الوجود است: شایسته هستی، شایسته بود، ناور فراتش یعنی ممکن الوجود.

در دساتیر بسیاری از واژه های هندی هم دیده میشوند که مانند واژه های فارسی سرودست و یانی آنها شکسته هیئت و مفهوم دیگری دارند. اینک چند لغت دیگر از دساتیر: ایرخیده = سریع و روشن بی رمز، اشکیود = مرگب مقابل مفرد، اوجیز = حقیقت و ماهبت، پانچایه = بول و غایط، باز نازی = جزئی در مقابل کلی، تپاس = ریاضت، پرخیده = سخن سر بسته، ناور = عرض مقابل جوهر، جاور = حال، جر مزه = سفر، دشمبر = ضد و تقبض، دهناد = نظام و سبق، روزستان = اهل حرفت و ضاعت، زاب = صفت، سرتاسبوسر داسبو هر ناسب = اهل فکر و نظر، سرفرنگ = شرح و تفسیر، سیمز = دعا برابر نفرین، سمراد = وهم و فکر، فرا زمان = فرمان، فرزبود = حکمت، فرساد = حکیم، فرسنداج = اقت، فرنود = دلیل و

حجّت، فراتین = گفتار آسمانی، فروکاس = دون همت، فرهنگاخ = میانه و وسط، قند = نعله، کات = قطره، کلمود = بیض مقابل مرگب، کشاک = ضمیر، نابای = محال، نخسه = حجّت و برهان، نمار = ایما و اشاره، نمشته = عقیده، نوله = کلام، نواد = زبان، نوتاش = سرمد و جاوید، نیرود = فکر و نظر، وندسار = نعله وسط دائره، همراتنه = مفهوم، همسیراز = ترجمه، هتابش = تأثیر و اثر، همیشه هست = الباقی، بعینه = معده، بوجه = قطره که برابر در باست

کقتیم در برهان قاطع سدها از این لغتها یاد شده و در هیچ جا از دستاير نام برده است. چنانکه میدانیم در این فرهنگ از برای هیچیک از لغتهاشاهدی نیابورده است. باز شناختن لغت درست از نادرست در آنجا بسیار دشوار است. رضا قلبخان هدایت در فرهنگ خود انجمن آرای ناسری مانند نویسنده برهان قاطع از دستاير نگذشته سدها لغتهای آن را یاد کرده است اما در برخی از موارد میگوید که از دستاير است با از برهان قاطع است و در بسیاری از موارد نه نامی از دستاير میبرد و نه نامی از برهان قاطع البته از برای هیچیک از آن لغتهای ساختگی شاهدی هم ندارد. رضا قلبخان هدایت در لغت فرستادج میگوید: «مطلقاً ائت انبیاء را گویند... و در فرهنگ دستاير چنین مرقوم است و بیشتر این لغات که در جهانگیری و سروری ورشیدی و برهان موجود است از فرهنگ دستاير نامهای قدیم پارسیان بدست آمده و مرقوم شده. هنگامی که رضا قلبخان فرهنگ خود را مینوشت دستاير بدستیايری ملا فیروز انشار یافته بود. رضا قلبخان مانند سدها نویسندهگان همزمان خود آن را از نامهای دینی ایران باستان پنداشته در یاد کردن مهملات آن پیش از برهان کمر همت بمیان بست و در برخی از موارد سهوهای برهان را اصلاح کرده از روی خود دستاير آسمانی ارزش و معنی آنها را نگاشته است. بسیار جای افسوس است که برهان قاطع و انجمن آراد را بران طرف توجه شده و فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس سروری که بهترین فرهنگها هستند بر کنار مانده اند. در این مقاله جای انتقاد از برهان قاطع نیست گذشته از لغتهای دستايري لغتهای نادرست این فرهنگ پیش از این است که در اینجا بکنجد پرو.

شک نیست که برهان در رواج دادن لغتهای دستايري پیشقدم است اما چیزی که در ایران آنها را مورد قبول قرار داده ملا فیروز است زیرا از تعریف و تمجید او از دستاير کسانی که از آئین و زبانهای ایران باستان آگاه نبودند یقین کردند که این ناعه یادگار گرابهائی است از روزگار گذشته و میراث مقدسی است از بیاگان.

امروزه دو تن از دوستان دانشمند: آقای علی اکبر دهخدا و آقای

سعید نفیسی در کارگرد آوردن فرهنگ فارسی هستند. امید است در هر جا که بوژههای دستايري بر خوردند قید کنند که از دستاير و ساختگی است. اگر این قید در کار بیاید همچنان این بوژهها گریبانگیر گروهی خواهند شد. وگرس Vullers در فرهنگ فارسی و لائینی خود که از روی چندین فرهنگ فراهم آورده در هر جا که بوژه دستايري یاد کرده نوشته است از برای قاطع و نقل از دستاير است آنچنان که خاورشناسان اروپا از این گزیدبر کنار اند (اگر انجام باید بیفزایم: لغتهای دستايري که در فارسی رخنه کرده بیشترش از تفسیر آن ناعه آسمانی است که از فرجیشور ساسان پنجم است همان بیغمبری که خداوند بدو فرماید: «و دم نیاليس ارجم فرجیشور يك هورانك زاهد» یعنی «و در تخته تو بیغمبری همیشه ماند» ناعه آسمانی ساسان پنجم نامزد است به پرستان.

نکته نامانذبان متن دستاير هم عبارت است نخست از يك مشت و لژههای دیگر کون گشته فارسی و عربی و هندی اینچنین: چین = چوپین، آم = فام، زمیر = زمین، چار = چهار، پندم = پنجم، سنجم = ششم، سقدم = هفتم، دشمبر = دشمن، کاج = کار، جهاج = جهان، انام = انجام، مرتاج = مردم، ایمان = ایشان، همیک = اینک، له = لا (نه)، سیرا = سماء (آسمان)، شم = اسم، دهاس = تن (هندی است)، هوز = دیگر (هندی است) و جز آن. دوم از واژه هائی که با هیچ رمل و اسطرلاب نمیتوان دانست چیست و از کجاست چون چا گفری = بیداری، پلیر = نخست، فرداب = بر تو، جشاس = نور، کب = سانه، هیرتاسیام = ابرائیان، نوراخ = یونان، کلبار = ابدوه، شلیده = فرزانه و جز آن.

نمونه ای از افعال: هوزامیدن = پناه بردن، تانتدن = دانستن، آدن = بودن، کمندن = کردن، انامامیدن = انجام دادن، زاهدن = ماندن، وخن = گشتن و جز آن.

گذشته از اینکه این مصادر از روی مصادر فارسی با دال و نون ساخته شده مانند افعال فارسی هم سرف شده است. از اینجا هم پیداست که نویسنده دستاير بومی از زبانهای کهن بهره بود و با دال و نون هم با هوش بوده که از برای این زبان ساختگی شرق و جنوبی هم بسازد. فقط کلمات مهملی پهلوی هم چیده تفسیری با آنها نوشت. از جزئیات بر میآید که دستاير در هند نوشته شده و نویسنده آن نباید اصلاً زرنشتی بوده اما از آئین دیرین روگردان، بخود زرنشت میگوید: «چم دستاير کالی له و بی = جز دستاير کاری نکتی».

این است دستاير کتابی که بیش از صد و بیست سال است از ناعه های دینی ایران بشمار رفته اما برستی ناسرائلی است بایران.

